

A Juridical and Legal Analysis of the Principle of Legality of Crimes and Punishments with Emphasis on Afghan Law

Zamin Ali Habiby¹ 

1. Ph.D. in Criminal Law and Criminology and Faculty Member, Faculty of Law, Kateb University, Kabul, Afghanistan.

E-mail: ali.habibi1346@yahoo.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Article history:

Received :
10/06/2025
Received in
revised form :
30/08/2025
Accepted :
15/09/2025
Available online :
03/10/2025

Keywords:

Principle of
Legality, Afghan
Criminal Law,
Imami
Jurisprudence,
Hanafi
Jurisprudence,
Criminal Justice.

The principle of legality of crimes and punishments (*Nullum crimen, nulla poena sine lege*) is considered one of the most fundamental pillars of contemporary criminal law, playing a vital role in guaranteeing criminal justice, safeguarding individual liberties, and ensuring legal security. Based on this principle, no act or omission is subject to prosecution or punishment unless it has been explicitly criminalized and penalized by clear statutory provisions prior to its commission. The significance of this principle is not only confined to Afghan legislative instruments—such as the Constitution and the Penal Code—but is also deeply rooted in the foundations of Islamic jurisprudence. It is recognized and emphasized within both Imami and Sunni schools, particularly the Hanafi school of thought. Adopting a descriptive-analytical approach based on jurisprudential and legal texts, this article seeks to examine the status of the aforementioned principle within the Afghan legal system and explore its jurisprudential underpinnings in the two mentioned schools. The findings of this research indicate that maxims such as "The Reprehensibility of Punishment without Prior Notification" (*Qubh al-Iqab bila Bayan*), "The Original Permissibility of Things" (*Al-Asl fi al-Ashya' al-Ibahah*), and the jurisprudential rule of "No Crime or Punishment without a Text" (*La Jarimah wa la 'Uqubah illa bi-Nass*) are in full alignment with modern criminal law doctrines, especially within Hanafi jurisprudence. These principles provide a legitimate, rational, and acceptable basis for criminal legislation in Afghanistan.

Cite this article: Habiby, Z. (2025). A Juridical and Legal Analysis of the Principle of Legality of Crimes and Punishments with Emphasis on Afghan Law, *Kateb Journal of Law*, 4 (1), 37-51.

بررسی فقهی و حقوقی اصل قانونی بودن جرایم و مجازات با تأکید بر حقوق افغانستان

ضمامن علی حبیبی^۱

۱. دکتورای حقوق جزا و جرم‌شناسی و عضو کادر علمی پوهنځی حقوق، پوهنتون کاتب، کابل، افغانستان.

ایمیل: ali.habibi1346@yahoo.com

چکیده

اطلاعات مقاله

اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها از بنیادین‌ترین اصول حقوق جزای معاصر به‌شمار می‌رود که کارکردی اساسی در تضمین عدالت کیفری، صیانت از آزادی‌های فردی و ایجاد امنیت حقوقی دارد. بر پایه این اصل، هیچ فعل یا ترک فعلی قابل تعقیب و مجازات نیست، مگر آن که پیشتر به‌نص صریح و روشن در قوانین جزایی جرم‌انگاری و برای آن مجازات مقرر شده باشد. اهمیت این اصل، تنها به اسناد تقنینی افغانستان — از جمله قانون اساسی و قانون جزا — محدود نمی‌شود، بلکه در مبانی عمیق فقه اسلامی نیز ریشه دارد و در دو نظام فقهی امامیه و اهل سنت، بویژه فقه حنفی، مورد پذیرش و تأکید واقع شده است. مقاله حاضر با روش توصیفی — تحلیلی و با تکیه بر متون فقهی و حقوقی، در پی بررسی جایگاه اصل مزبور در نظام حقوقی افغانستان و واکاوی پشتوانه‌های فقهی آن در دو مکتب یادشده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که قواعدی همچون «قبح عقاب بلا بیان»، «الأصل فی الأشياء الإباحه»، و قاعده فقهی «لا جرمه ولا عقوبه إلا بنص» در متون فقهی، بویژه در فقه حنفی، با آموزه‌های حقوق جزای نوین هم‌سویی کامل داشته و می‌توانند مبنای مشروع، عقلانی و مقبولی برای قانونگذاری کیفری در افغانستان فراهم آورند.

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۲۰

تاریخ ارزیابی: ۱۴۰۴/۰۶/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۴

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۱۱

واژه‌های کلیدی:

اصل قانونی بودن، حقوق جزای افغانستان، فقه امامیه، فقه حنفی، عدالت کیفری

استناد: حبیبی، ضامن علی (۱۴۰۴). بررسی فقهی و حقوقی اصل قانونی بودن جرایم و مجازات با تأکید بر حقوق افغانستان. *دوفصلنامه حقوق کاتب*، ۴ (۱)، ۵۱-۳۷.



© نویسندگان.

ناشر: پوهنتون کاتب.

مقدمه

اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها یکی از اصول بنیادین حقوق کیفری معاصر است که تضمین‌کننده عدالت کیفری، امنیت قضایی و صیانت از آزادی‌های فردی در برابر خودسری‌های احتمالی حاکمیت محسوب می‌شود. مطابق این اصل، هیچ فردی را نمی‌توان به دلیل ارتکاب فعل یا ترک فعلی که پیشتر در قانون جرم‌انگاری نشده است، مورد تعقیب یا مجازات قرار داد. بدین‌سان، اصل مزبور مرز روشن میان آزادی‌های فردی و اقتدار کیفری دولت را ترسیم کرده و مشروعیت نظام عدالت کیفری را بر مبنای قانون استوار می‌سازد.

در حقوق افغانستان، این اصل به صراحت در اسناد تقنینی انعکاس یافته است. ماده ۲۷ قانون اساسی ۱۳۸۲ مقرر می‌دارد که «هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به حکم قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد.» و ماده ۷ کود جزای ۱۳۹۶ نیز بر همین معنا تأکید می‌ورزد. براین اساس، تعریف جرم، تعیین نوع و میزان مجازات، و صلاحیت محاکم، همگی منوط به حکم صریح قانون است؛ به گونه‌ای که قوانین منسوخ یا مبهم نمی‌توانند مبنای صدور احکام جزایی قرار گیرند. بنابراین، اصل قانونی بودن نه تنها مبنای مشروعیت مجازات‌ها، بلکه ابزار اساسی تحدید قدرت حاکمیت در عرصه کیفری به‌شمار می‌آید.

پیشینه بحث

از منظر تاریخی، این اصل در نظام‌های حقوقی غربی، نخستین بار پس از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ م.) در اعلامیه حقوق بشر و شهروند وارد شد و سپس به‌عنوان یکی از ارکان حقوق کیفری مدرن در قوانین اروپایی و بین‌المللی تثبیت گردید. (ر.ک. اردبیلی، ۱۳۹۵ ج ۱ ص ۱۸۲) اما در فقه اسلامی، قاعده «لا جریمه ولا عقوبة إلا بنص»، همراه با قواعدی چون «قبح عقاب بلا بیان» و «الأصل فی الأشياء الإباحه»، از چهارده قرن پیش مورد تأکید بوده و مبنای عمل محاکم شرعی قرار گرفته است. ریشه‌های قرآنی و روایی این اصل بیانگر آن است که شریعت اسلامی پیشگام در رعایت حقوق متهم، محدودسازی صلاحیت قاضی، و تضمین دادرسی عادلانه بوده است، در حالی که حقوق غربی تا قرن هجدهم به چنین موازینی وقوف نیافته بود. (ر.ک. فیض، ۱۳۷۳ ص ۸۴)

این قاعده در فقه اسلامی بیش از سیزده قرن پیش مطرح شده است و نصوص قرآنی آن را تصریح کرده‌اند. بدین ترتیب، فقه اسلامی در این زمینه بر قوانین وضعی برتری دارد، چرا که این قاعده در قوانین وضعی تنها پس از قرن هجدهم میلادی شناخته شد. در آغاز در قانونگذاری فرانسه به دنبال انقلاب فرانسه و در اعلامیه حقوق بشر سال ۱۷۸۹ و سپس از طریق قانون فرانسه به سایر نظام‌های حقوقی منتقل شد. (العودة بی تاج ۱ ص ۱۱۸)

ضرورت بحث

اهمیت بحث در افغانستان دوچندان است؛ زیرا این کشور از یک‌سو نظام حقوقی خود را بر مبنای فقه اسلامی، بویژه فقه حنفی به‌عنوان مذهب رسمی اکثریت، استوار ساخته و از سوی دیگر در پی انطباق اصول حقوق کیفری نوین با آموزه‌های فقهی می‌باشد. از این‌رو، بررسی مبنای فقهی اصل قانونی بودن و

تبیین ظرفیت‌های آن در فقه حنفی و امامیه، نه تنها به درک صحیح‌تر از جایگاه این اصل در نظام حقوقی افغانستان کمک می‌کند، بلکه زمینه را برای تقنین عقلانی، عادلانه و مبتنی بر ارزش‌های دینی فراهم می‌سازد.

بر این اساس، پرسش اصلی این پژوهش آن است که «اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در نظام حقوقی افغانستان چه جایگاهی دارد؟ و چه پشتوانه‌های فقهی در مکاتب فقهی امامیه و حنفی برای آن قابل استناد است؟»

الف) جایگاه اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در حقوق معاصر

اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، بنیان ریشه‌ای حقوق کیفری نوین به شمار می‌آید؛ اصلی که تمامی مراحل کشف، تعقیب تحقیق، محاکمه و اجرای حکم را در بر می‌گیرد و مبنای مشروعیت نظام عدالت کیفری محسوب می‌شود. به تعبیر دکتر محقق داماد، «حقوق جزا شاخه‌ای از حقوقی است که تماماً بر پایه قانون استوار است.» (محقق داماد، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۳۳)

در نظام حقوقی افغانستان، این اصل به صراحت در اسناد تقنینی انعکاس یافته است. ماده ۷ کود جزای ۱۳۹۶ مقرر می‌دارد: «هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود، مگر به حکم قانونی که قبل از آن نافذ گردیده باشد هیچ جزایی را نمی‌توان تطبیق نمود، مگر این که در این قانون تصریح شده باشد و هیچ شخصی را نمی‌توان مجازات نمود، مگر به احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد.» همچنین، ماده ۲۷ قانون اساسی ۱۳۸۲ نیز بر همین معنا تأکید دارد. بدین ترتیب، تعریف جرم، تعیین نوع و میزان مجازات و صلاحیت محاکم منحصرأ باید بر اساس حکم قانون باشد؛ و هیچ نص ملغی یا مبهم نمی‌تواند مبنای صدور حکم کیفری قرار گیرد.

اصل مزبور نه تنها از مهم‌ترین تضمین‌های امنیت قضایی در افغانستان است، بلکه در نظام بین‌المللی نیز به عنوان قاعده‌ای بنیادین پذیرفته شده است. با این حال، ریشه‌های این اصل به شریعت اسلامی بازمی‌گردد. در فقه اسلامی، قاعده «لا جریمه ولا عقوبه إلا بنص»، همراه با اصولی چون «قیح عقاب بلا بیان» و «الأصل فی الأشياء الإباحه»، بیش از سیزده قرن پیش مورد تأکید قرار گرفته است. این آموزه‌ها که بر نصوص صریح قرآن کریم استوارند، نه تنها اصل قانونی بودن جرم و مجازات را تثبیت کرده‌اند، بلکه نشان می‌دهند حقوق اسلامی در تضمین حقوق متهم و محدودسازی صلاحیت قضات، پیشگام بر حقوق عرفی غربی بوده است.

برخلاف نظام اسلامی، در حقوق غربی تا قرن هجدهم میلادی چنین اصلی به رسمیت شناخته نشده بود. نخستین بار انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹م.) این اصل را وارد نظام تقنینی غرب ساخت و در «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» تثبیت کرد. به دنبال آن، فیلسوفانی چون بکاریا و مونتسکیو بر لزوم قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و تحدید اختیارات قضات تأکید ورزیدند. (اردبیلی، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۸۲) بدین ترتیب، اصل مزبور به تدریج به یکی از ارکان حقوق کیفری نوین تبدیل شد.

از این منظر، می‌توان به صراحت گفت که حقوق اسلامی در رعایت موازین محاکمه عادلانه و صیانت از حقوق متهم، بر حقوق موضوعه غربی تقدم تاریخی و محتوایی دارد. بدین سان، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها نه تنها میراثی حقوقی در سطح بین‌المللی، بلکه آموزه‌ای اصیل در سنت فقهی اسلام است که در نظام حقوقی افغانستان نیز با صراحت و استحکام تقنینی جایگاه خویش را یافته است.

ب) جایگاه اصل قانونی بودن جرایم و مجازات در فقه امامیه

اصل قانونی بودن جرم در حقوق معاصر قابل مقایسه و با قاعده «قبح عقاب بدون بیان» بسیار نزدیک است. قبح عقاب بلا بیان از قواعد مسلم نزد فقها و اصولیان به شمار می‌رود. محقق حائری یزدی می‌نویسد: «این قاعده مسلم است نزد عدلیه و هیچ تردیدی در آن نیست.» (حائری یزدی، ۱۴۱۸، ص ۴۲۷) از دیدگاه فقهی در تاریخ فقه امامیه از زمانی که عقل به منزله یکی از منابع فقهی به حساب آمد، قاعده قبح عقاب بلا بیان در رأس اصول عقلی قرار گرفته است در فقه امامیه، اصل قانونی بودن از قواعد مسلم عقلی و شرعی به شمار می‌رود. مهم‌ترین مبانی آن عبارت‌اند از:

۱- قاعده قبح عقاب بلا بیان

عقل مستقل حکم می‌کند که مجازات فرد بدون بیان قبلی حکم، ناعادلانه و قبیح است. قاعده «قبح عقاب بلا بیان» از قواعد بنیادین علم اصول و فلسفه حقوق است که بر پایه آن، مجازات کردن فرد بدون بیان قبلی حکم، عقلاً و شرعاً ناپسند و غیرعادلانه تلقی می‌شود. این قاعده پشتوانه‌های متعددی دارد. عقل انسان به صورت مستقل درک می‌کند که مجازات کردن فردی بدون آن که از قبل، ممنوعیت یا وجوب امری برای او بیان شده باشد، قبیح و ناعادلانه است. این درک عقلی، به عنوان یک دلیل قطعی مورد اتفاق اصولیان است. مرحوم آخوند هروی خراسانی می‌نویسد: عقل مستقل است در این که مجازات و مؤاخذه بر تکلیف مجهول، بعد از جستجو و نا امید شدن از دستوراتی که حجت و دلیل بر آن است، مجازات بدون بیان و مؤاخذه بدون دلیل است. (خراسانی هروی، محمدکاظم، بی تا: ۱۷۹) مرحوم آقازیا عراقی می‌نویسد: حکم عقل به براءت، بر هیچ کسی پوشیده نیست، چرا که عقل عقاب بدون بیان واصل به مکلف را زشت و قبیح می‌داند. (ضیاءالدین عراقی، ۱۴۱۷، ج ۳: ۲۳۵) قبح عقاب بلا بیان از قواعد مسلم عقلی (عقل بدون دخالت و کمک گرفتن از شرع، حسن و قبح را تشخیص می‌دهد؛ مانند خوب بودن عدل و زشت بودن ظلم) نزد فقها و عالمان علم اصول به شمار می‌آید. (محمد فاضل لنکرانی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۴۰۲) به لحاظ تاریخی مفاد قاعده قبح عقاب بلا بیان نخستین بار توسط شیخ طوسی در کتاب «التبیین فی تفسیر القرآن» ذیل آیه ۱۵ سوره اسراء مطرح شده است. (سید مصطفی محقق داماد، ۱۳۸۸: ۱۴) به عقیده محمدکاظم هروی خراسانی، از عالمان اصول فقه در قرن چهاردهم قمری، کلمه عقاب در قاعده «قبح عقاب بلا بیان» عام است که شامل عقوبت دنیایی و اخروی می‌شود. (محمدکاظم خراسانی هروی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۳۴۳) در مورد «بیان» نیز گفته شده، تنها صادر شدن حکم، مجوز عقاب و مؤاخذه نیست، بلکه رسیدن حکم به مکلف (وصول) لازم است تا عنوان بیان محقق شود و تکلیف بر مکلف منجز شود. (ضیاءالدین

عراقی، نهایت‌الافکار، ۱۴۱۷ق: ۲۳۵) افزون بر حکم قطعی عقل بر قبح عقاب بدون بیان به آیاتی از قرآن مجید نیز می‌توان استناد کرد.

۲- آیات قرآن

در تأیید اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، به آیات متعددی از قرآن کریم استناد شده است. برخی از این آیات مستقیماً به این اصل دلالت دارند و برخی دیگر به صورت غیرمستقیم بر آن تأکید می‌ورزند. در این جا به دو آیه مهم و تفاسیر آن اشاره می‌کنیم:

یکی از مستندات مهم برای اثبات اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در منابع دینی، آیات متعدد قرآن کریم است که به گونه صریح یا ضمنی دلالت بر این اصل دارند. در ادامه، به برخی از این آیات و تحلیل فقهی و تفسیری آن‌ها پرداخته می‌شود: آیه شریفه: «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵) مفسران و فقهایی متعددی این آیه را مستند اصل برائت و قبح عقاب بلا بیان دانسته‌اند. به اعتقاد ایشان، مفاد آیه ناظر بر آن است که خداوند متعال، تا زمانی که پیامبر و هادی آشکاری برای تبیین تکالیف ارسال نکرده باشد، بندگان را مؤاخذه نخواهد کرد. تعبیر «ما» در آیه، ناظر به نفی مطلق تکلیف بدون بیان است، و ارسال رسول، کنایه از ابلاغ و اعلام احکام و ممنوعیت‌های شرعی به مکلف است.

در نتیجه، هرگونه مجازات، مشروط به بیان قبلی و آگاهی مکلف از حکم شرعی یا قانونی آن فعل است خداوند کسی را بدون برانگیختن پیامبر و آوردن قانون، کیفر نمی‌کند پس هرگاه پیامبری برانگیخته شد و قوانینی را از جانب خدا به مردم ابلاغ کرد و فعل یا ترک فعلی را جرم شمرد در این صورت حجت بر مردم تمام می‌شود (فیض علیرضا، ۱۳۷۳، ص ۹۳)

علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» این آیه را مؤید قاعده قبح عقاب بلا بیان دانسته و تأکید کرده است که مقصود از آیه، آن است که هیچ گونه تکلیف یا مجازاتی بدون اقامه حجت و بیان، از سوی شارع جایز نیست. او معتقد است که این آیه، به صورت مطلق شامل همه گونه تکالیف و مجازات‌ها می‌شود؛ خواه قبل از بعثت رسول باشد یا پس از آن، تا زمانی که بیان حکم صورت نگرفته باشد، مؤاخذه روا نیست. (طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷، ج ۱۳: ۲۶-۲۷) علامه طباطبایی در این جا تصریح می‌کند که بر اساس عدل الهی، انسان‌ها تنها در صورتی مستحق عذابند که اول پیام و حجت الهی به ایشان برسد. بنابراین، عذاب بدون ارسال رسول، ظلم است و خداوند هرگز ظلم نمی‌کند. او همچنین بیان می‌کند که منظور از «رسول» تنها فرستاده الهی نیست، بلکه گاهی «بیان حجت و اتمام آن» از راه عقل یا پیامبران پیشین نیز مصداق دارد، اگر به مردم رسیده باشد.

محقق اردبیلی نیز در تفسیر آیه، بر همین نکته تأکید می‌ورزد که از نظر عقل، تکلیف به چیزی که انسان بر انجام آن قادر نباشد، یا آگاهی قبلی نسبت به آن نداشته باشد، قبیح و ناروا است؛ بنابراین، قاعده «قبح تکلیف مالایطاق» و به تبع آن «قبح عقاب بلا بیان» یکی از اصول مسلم عقلایی و شرعی است که آیات قرآن آن را تأیید می‌کنند. (محقق اردبیلی، ۱۴۱۳، ج ۲: ۵۴۱) یکی از حقوقدانان معاصر تبیین استفاده اصل قانونی بودن جرایم و مجازات از آیه شریفه می‌نویسد: در استدلال به آیه شریفه بر اصل فوق باید بین دو مقام قائل به فرق شد، در یک مقام استدلال به آیه شریفه صحیح است و آن جایی، است که در باره

عملی اصلاً بیان از سوی خدا، پیامبر و امامان نرسیده باشد، در این جا استدلال به آیه شریفه تمام است؛ ولی در جایی که بیان از سوی شارع آمده باشد، و به عللی از قبیل عدم اعتنای مردم و ستمگران، بیان به مردم نرسیده باشد؛ مانند آن چه در تاریخ از منع بیان توسط ائمه یا از بین بردن بیان سراغ داریم، تمسک به آیه فوق صحیح نخواهد بود. در نتیجه در جایی که بیانی از سوی شارع نرسیده باشد، با تمسک به اصل قانونی بودن جرم، جرم بودن اعمال نفی می شود. (عادل ساریخانی، ۱۳۹۷، ۱۵۲)

دومین آیه، آیه شریفه: «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶) مفاد این آیه نیز مؤید اصل قانونی بودن تکلیف و مجازات است. بر اساس تفسیر شیخ طوسی، مراد از «وسع» در این آیه، توانایی و ظرفیت طبیعی انسان برای انجام تکلیف است؛ بنابراین، تکلیف و مجازات هنگامی موجه است که در محدوده طاقت و امکان مکلف باشد. (طوسی، بی تا، ج ۲: ۳۸۳)

شیخ طوسی در تفسیر «التبیین» به صراحت بیان می دارد که این آیه دلالت بر بطلان دیدگاه جبرگرایانه دارد؛ زیرا پذیرش عقاب بر افعالی که خارج از اختیار و قدرت مکلفاند، با عدل الهی ناسازگار است. (طوسی، بی تا، ج ۲: ۳۸۴) مرحوم آیت الله خویی می نویسد: مجازات کردن نسبت به مخالفت با تکلیفی که به مرتکب واصل نشده است از واضح ترین مصادیق ظلم است. (خویی، بی تا، ج ۲: ۲۵۴)

۳- روایات

در روایات متعددی از اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که خداوند کسی را بدون اقامه حجت مؤاخذه نمی کند؛ مثلاً در حدیثی از امام صادق (ع) آمده: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَانِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۴۶۱) که بر ضرورت اقامه حجت برای عقاب دلالت دارد. در حدیث دیگری آمده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از امت من نه چیز برداشته شده است:

۱. کارهایی که از روی اشتباه انجام دهند،
۲. آن چه از روی فراموشی باشد،
۳. آن چه با زور و اجبار بر آنان تحمیل شود،
۴. کارهایی که نمی دانند،
۵. چیزهایی که طاقت انجامش را ندارند،
۶. کارهایی که از روی ناچاری و اضطرار انجام دهند،
۷. حسد در دل،
۸. بدشگونی یا فال بد،

۹. اندیشه های وسوسه در خلوت، تا وقتی که به زبان نیاورده باشند. (حرعاملی، ج ۱۵: ۳۶۹)^۱

این روایت پایه و اساس بسیاری از قاعده های فقهی و اصول حقوقی اسلامی است. اصل «قبح عقاب بدون بیان» یا «مسئولیت بدون علم» از آن استخراج می شود؛ یعنی کسی را نمی توان به خاطر کارهایی که

۱. عَبْدَ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ الْخَطَا وَ النَّسْيَانُ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يَطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الْغَيْرَةُ وَ التَّمَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْوَةِ مَا لَمْ يُطْفَؤْ بِسَفَةِ

از روی ندانستن یا ناچاری انجام داده، مؤاخذه کرد. در زندگی روزمره و حقوقی، این اصل تأکید می‌کند که خطاهای انسانی، فراموشی یا اشتباهات غیر عمدی نباید موجب مجازات شود. همچنین، اندیشه‌های منفی و وسوسه‌ها تا زمانی که عملی نشده‌اند، مسؤولیت‌آور نیستند.

کاربرد در اخلاق و تربیت، این روایت نشان می‌دهد خداوند با رحمت و عدالت، بنده را فقط نسبت به کارهایی مسؤول می‌داند که آگاهانه و توانمندانه انجام می‌دهد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر چیزی که خداوند علم آن را از بندگانش پنهان کرده، تکلیف و مسؤولیتش نیز از آنان برداشته شده است. (مجلسی، ج ۲: ۲۸۰)^۱ این روایت مکمل روایت اول است و عدالت الهی را نشان می‌دهد. اگر انسانی نسبت به حکمی، علم یا اطلاع نداشته باشد، هیچ مسؤولیتی در قبال آن ندارد.

در حوزه فقه کیفری و حقوق کیفری معاصر، بر اساس اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، مطابق قاعده «قبح عقاب بلا بیان»، هیچ شخصی را نمی‌توان به سبب عملی که از آن آگاهی نداشته، مؤاخذه یا مجازات نمود. این اصل، در زندگی روزمره و در نظام حقوقی، به ما اطمینان و آرامش می‌دهد که مسؤولیت انسان‌ها تنها نسبت به اعمال آگاهانه و توانمندانه‌شان برقرار است.

در فقه امامیه نیز، با اتکا به مبانی و اصول پذیرفته‌شده، همچون حکم عقل مستقل، آیات قرآن کریم، روایات صحیح و سیره عقلاً، قاعده قبح عقاب بلا بیان، هموزن و هم‌جهت اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در حقوق موضوعه است. تحلیل تفسیری و فقهی آیات و نصوص دینی نشان می‌دهد که:

۱- اصل برائت و عدم مسؤولیت پیش فرض: بر اساس شواهد قرآنی و اجتهادی، اصل

در اعمال انسان‌ها عدم استحقاق مجازات و عدم مسؤولیت کیفری است، مگر آن که حکم شرعی یا قانونی پیشتر از سوی شارع یا مقنن به صورت صریح اعلام شده باشد.

۲- لزوم مسبوق بودن تکلیف و مجازات به بیان: تکلیف و مجازات باید همواره

مسبوق به ابلاغ و اعلام قبلی باشد؛ زیرا در غیر این صورت، اعمال آن، نه تنها موجب ظلم و تحمیل مشقت بر مکلف می‌شود، بلکه با عدالت عقلانی و شرعی نیز ناسازگار است. این اصول از دیدگاه عقل، نقل و بنای عقلای عالم مورد تأیید قرار گرفته و در منابع فقهی شیعه و همچنین برخی از فتاوی فقهای اهل سنت نیز به عنوان قاعده بنیادین پذیرفته شده است.

آیه ۱۵ سوره اسراء: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» این آیه به صراحت بیان می‌کند که خداوند متعال بندگان را بدون ارسال رسول و ابلاغ پیام الهی مؤاخذه نمی‌کند. فقها در اصول فقه، این آیه را از دلایل قرآنی اثبات اصل برائت و قبح عقاب بلا بیان دانسته‌اند؛ زیرا پیش از بیان احکام شرعی از سوی رسولان، هیچ گونه مجازاتی بر بندگان تحمیل نمی‌شود. (خویی، مصباح الأصول، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۲۵۵)

مکارم شیرازی در تفسیر آیه ۱۶۵ سوره نساء «لَّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» این آیه مؤید این معناست که هیچ حجتی برای مردم در برابر خداوند بدون ابلاغ رسالت وجود ندارد. (تفسیر نمونه، ۱۳۷۱-)

۱. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: مَا حَبَّبَ لِلَّهِ عِلْمُهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مُؤْضِعٌ عَنْهُمْ.

۱۳۷۴ش، ج ۱۲: ۵۱-۵۲) بدین ترتیب، دلالت بر قبح عقاب بدون بیان دارد. از این رو، این قاعده به عنوان یکی از اصول بنیادین و مشترک میان فقه اسلامی و حقوق کیفری معاصر پذیرفته شده است. نتیجه آن که، هم در فقه امامیه و هم در حقوق کیفری مدرن، تحقق عدالت و انصاف در مؤاخذة، مستلزم آگاهی و ابلاغ قبلی مکلف نسبت به تکلیف است و هرگونه اقدام کیفری بدون آن، مغایر با اصول عقلایی و شرعی شناخته می‌شود.

ج) جایگاه اصل قانونی بودن جرایم و مجازات در فقه اهل سنت
«لا جریمة إلا بعد بیان ولا عقوبة إلا بعد إنداز وأن الله لا يأخذ الناس بعقاب إلا بعد أن یبین لهم وینذرهم علی لسان رسله، وأنه ماکان لیکلف نفساً إلا بما تطیقه» هیچ جرمی بدون بیان مشخص ایجاد نمی‌شود و هیچ مجازاتی بدون هشدار اعمال نمی‌گردد و خداوند مردم را به کیفر نمی‌گیرد مگر پس از آن که به وسیله پیامبرانش به آنان تبیین و هشدار داده شود و هیچ کس را بیش از توانش مکلف نمی‌سازد.

قاعده کلی در شریعت این است که هیچ جرم و مجازاتی بدون نص قانونی نیست. این قاعده هم از طریق نصوص شرعی و هم با استفاده از قواعد اصولی فقه، که برای تحقق عملی آن وضع شده‌اند، تأیید شده است. اگرچه شریعت این قاعده را بر تمام جرایم اعمال می‌کند، نحوه اجرای آن بسته به نوع جرم متفاوت است. (العوذة، بی تا ج ۱: ۱۱۸) در کتاب «ردالمحتار» (حاشیه ابن عابدین بر «الدرالمختار») به‌طور صریح بیان شده «وَفِي حُكْمِهِ أَنَّ الْعِقَابَ لَا يَجُوزُ إِلَّا بِالنَّصِّ» (ابن عابدین، ج ۵: ۶۲۸) این عبارت به‌وضوح بیان می‌کند که اعمال مجازات در فقه حنفی تنها با نص شرعی معتبر مجاز است. این اصل در مباحث مربوط به حدود، قصاص و تعزیرات مورد تأکید قرار گرفته است. کد جزای افغانستان که مستند و متکی به فقه حنفی است در مقام تعریف عنصر مادی جرم می‌نویسد: «عنصر مادی جرم عبارت است، از ارتکاب عمل مخالف قانون یا امتناع از اجرای عملی که قانون به آن حکم نموده است به نحوی که ارتکاب یا امتناع منجر به نتیجه جرمی گردیده و رابطه سببیت میان عمل و نتیجه موجود باشد.»

ارتکاب و امتناع، فعل و ترک فعل، به‌عنوان رفتار مجرمانه تلقی نمی‌گردد، مگر به استناد نص قانونی و تصریح قانونگذار که عناصر و ارکان تشکیل‌دهنده جرم را تعریف کرده باشد و برای مرتکب آن مجازات معین مقرر کرده باشد رفتار مجرمانه فرقی ندارد در هر صورت و قالبی که باشد که در ادبیات حقوقی تعبیر می‌شود به اصل قانونی بودن جرایم و مجازات؛ زیرا هیچ جرم و مجازاتی وجود ندارد مگر به حکم قانون. در پرتو این اصل می‌توان گفت قاضی صلاحیت ندارد کسی را به دلیل ارتکاب فعلی که قانونگذار آن را جرم تلقی نکرده است، مجازات کند و همچنین حق ندارد مجازات خارج از ساختار قانون را بر مرتکب تعیین کند. (سلیمان، عبدالمنعم، ۲۰۰۳، ج ۱: ۳۱۲) اصل قانونی بودن جرم و مجازات در فقه اسلامی، بویژه فقه حنفی مورد توجه قرار گرفته است. از منظر فقهی، احکام جزایی باید بر مبنای نصوص صریح قرآن و سنت باشد و نمی‌توان به دلایل شخصی یا عقیده‌های فردی جرمی را ایجاد یا مجازاتی را تعیین کرد. بر این اساس، جرم و مجازات باید بر اساس شریعت و قوانین معتبر تعیین شود تا از بروز ظلم جلوگیری شود در فقه اهل سنت، بویژه فقه حنفی، قاعده «فُجِعَ عِقَابُ بِلَا بَيَان» به صراحت و تفصیل همانند فقه امامیه تبیین

نشده، اما مضمون و محتوای آن در منابع اصولی، تفسیری و حتی کلامی اهل سنت مورد پذیرش قرار گرفته و می‌توان به چند مستند مهم اشاره کرد:

۱ - قاعده قبح عقاب بلایان

فقه‌های اهل سنت نیز همانند امامیه، به آیات ذیل برای اثبات عدم عقاب بدون بیان استناد کرده‌اند: در فقه اسلامی، بویژه نزد جمهور فقها، از جمله اصول مسلم آن است که حکم به حرمت افعال نیازمند وجود دلیل معتبر شرعی است؛ بنابراین، نمی‌توان بدون دلیل از کتاب، سنت، اجماع یا قیاس معتبر، فعلی را حرام دانست. این قاعده که بر اصل «برائت» و «عدم تکلیف بدون بیان» استوار است، عبدالقادر العوده حقوقدان برجسته اسلامی - عربی می‌نویسد: از قواعد اساسی در شریعت اسلامی آن است که بر افعال عقلاء پیش از ورود نصّ (دلیل شرعی)، حکمی مترتب نیست؛ به این معنا که افعال مکلف دارای مسؤولیت، تا زمانی که نصی بر حرمت آن وارد نشده باشد، قابل توصیف به حرمت نیست و مکلف در انجام یا ترک آن آزاد است، مگر آن که دلیل روشنی بر منع آن وجود داشته باشد. (العوده، بی‌تا، ج: ۱، ۱۱۸)

قاعده اصل قانونی بودن جرایم و مجازات در منابع فقهی - حقوقی اهل سنت نیز مستند به آیات و روایات متعددی است؛ از جمله قول خدای متعال از جمله این آیات:

۱- «و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌کنیم؛ مگر آن که پیامبری بفرستیم» (اسراء: ۱۵)

۲- «و پروردگار تو (هیچ‌گاه) اهل هیچ آبادی را هلاک نمی‌سازد؛ تا آن که پیامبری در مرکز آن برانگیزد که آیات ما را بر آنان تلاوت کند.» (قصص: ۵۹)

۳- «تا پس از آمدن پیامبران، مردم بر خدا حجتی نداشته باشند.» (نساء: ۱۶۵)

۴- «تا به وسیله آن (قرآن) شما و هر کسی را که این پیام به او برسد، انداز دهم.» (انعام: ۱۹)

۵- «خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند.» (بقره: ۲۸۶)

۶- «به کسانی که کافر شدند بگو: اگر باز ایستند، گذشته‌شان بخشوده می‌شود.» (انفال: ۳۸)

این دسته از آیات، به‌صراحت اصل لزوم ابلاغ و اعلام پیشینی حکم را پیش از مجازات اثبات می‌کنند و دلالت دارند بر این که مسؤولیت جزایی و استحقاق مجازات تنها در صورت وجود نص و ابلاغ آن به مکلف تحقق می‌یابد. (العوده بی‌تا، ج: ۱، ۱۱۷)

در این آیات، اصل بر عدم حرمت و لزوم ارائه دلیل برای تحریم نهاده شده است و ما عذاب‌کننده نبودیم تا آن که پیامبری را بفرستیم» یعنی خداوند بندگان را مهمل و بی‌راهنما رها نکرد، بلکه پیام‌آورانی برای هدایت‌شان فرستاد و این آیه دلیلی است بر این که احکام شرعی فقط از راه شرع (و وحی) ثابت می‌شود، نه از راه عقل مستقل این معنا برخلاف نظر معتزله است که می‌گفتند عقل به‌تنهایی می‌تواند حسن، قبح، جواز و حرمت را تشخیص دهد. (قرطبی، ۱۳۶۸ ج: ۳، ۲۳)

۲- قاعده اصل اباحه در اشیا

قاعده بنیادین دیگری نیز بیان می‌دارد که اصل در اشیا و افعال، اباحه است؛ یعنی هر فعل یا ترک فعلی به طور ابتدایی و بر اساس اباحه اولیه، مباح شمرده می‌شود، و تا زمانی که نصی بر حرمت آن وارد نشده باشد، هیچ‌گونه مسؤولیت شرعی متوجه فاعل یا تارک آن نخواهد بود. (عبدالقادر العوده، بی‌تا، ج: ۱، ۱۱۵)

فقه‌های اصولی نیز تصریح کرده‌اند که «الأصل في الأشياء الإباحة»، و تحریم، خروج از اصل است «الأصل في الأشياء الإباحة حتى يدل الدليل على التحريم عند الجمهور، و عند أبي حنيفة: الأصل فيها التحريم حتى يدل الدليل على الإباحة» (الزحيلي، ۱۴۲۷، ج ۱: ۱۹۰) ابن عابدین از فقه‌های برجسته حنفی مذهب می‌نویسد: بر اساس نظر معتزله، اصل در اشیا، اباحه و حلیت است؛ اما نظر صحیح نزد اهل سنت آن است که اصل در اشیا، توقّف (عدم حکم) است تا زمانی که دلیل شرعی بر جواز یا حرمت آن وارد شود. (ابن عابدین، ۱۴۲۲، ج ۴: ۱۶۱) کیهراسی شافعی می‌نویسد: اصل در اشیا، اباحه و حلیت است مگر آن که دلیلی بر حرمت آن وجود داشته باشد؛ این نظر جمهور فقهاست. اما از دیدگاه ابوحنیفه، اصل در اشیا حرمت است مگر آن که دلیلی بر جواز یا اباحه آن اقامه شود. این معنا دلالت دارد بر درستی دیدگاه اهل حق مبنی بر این که تکلیف پیش از ابلاغ شنیداری (وصول پیام شرعی) تحقق نمی‌یابد و هیچ‌گونه الزام و وجوبی پیش از ارسال رسولان الهی ثابت نیست. (کیهراسی شافعی، ۱۴۰۵ هـ.ق، ج ۴: ۱۶۷) در مقام تبیین قاعده فقهی، «اصل در اشیا» یا «الأصل في الأشياء» دو رویکرد وجود دارد دیدگاه معتزله بر «اصالة الإباحة» یعنی فرض بر جواز اشیا تا وقتی که منع شرعی نیابد.

دیدگاه صحیح در مذهب اهل سنت بر «اصالة الوقف» یا «توقّف» است، یعنی هیچ حکمی (نه جواز و نه حرمت) تا ورود نص شرعی صادر نمی‌شود. این دیدگاه با اصل احتیاط و توقف در تشریع مطابقت دارد. بر اساس نظریه توقف نیز تا زمانی حکم حرمت از ناحیه شارع به مکلف نرسد مرتکب محکوم به مجازات نمی‌گردد.

اصل قانونی بودن جرایم و مجازات، نه تنها یک اصل حقوقی مدرن، بلکه قاعده‌ای است که در فقه اسلامی، بویژه فقه حنفی و امامیه، ریشه عمیق دارد. باتوجه به ساختار دینی و حقوقی افغانستان، پذیرش و تقنین این اصل می‌تواند همزمان تأمین‌کننده مشروعیت دینی و حقوقی قوانین کیفری باشد؛ لذا استفاده از این اصل در فرایند تقنین، زمینه‌ساز حاکمیت قانون و عدالت در جامعه اسلامی افغانستان خواهد بود تا زمانی که رفتار از طرف شارع یا قانونگذار جرم تلقی نشود مرتکب آن شایسته مجازات شناخته نمی‌شود.

د) آثار و نتایج اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها

رعایت اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، دارای آثار و پیامدهای بنیادین در نظام کیفری است. بر اساس این اصل، وجود نص صریح قانونی و تحقق عنصر قانونی جرم پیش از اعمال مجازات، الزامی است. به تعبیر دیگر، هیچ رفتاری را نمی‌توان جرم قلمداد نمود مگر آن که قانون، پیشاپیش، آن را جرم‌انگاری کرده و برای آن مجازات مشخصی تعیین کرده باشد.

در ادبیات حقوق کیفری، اصل قانونی بودن به عنوان «أَمَّ القواعد حقوق جزا» شناخته شده و آثار و پیامدهای آن در ابعاد نظری و عملی، شالوده نظام عدالت کیفری را تشکیل می‌دهد. از جمله مهم‌ترین آثار و نتایج آن می‌توان این موارد را برشمرد:

تأمین امنیت حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری

مهم‌ترین کارکرد این اصل، ایجاد امنیت حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری رفتار دولت در قبال شهروندان است. شهروندان تنها زمانی از آزادی و امنیت واقعی برخوردارند که بدانند تحت پیگرد و مجازات قرار نخواهند گرفت مگر آن‌که قانون به صراحت عمل آن‌ها را جرم شناخته و مجازات معین کرده باشد. این سازکار مانع «دل‌خواهی گرای» و خودکامگی قدرت عمومی می‌شود.

تحدید صلاحیت مقامات قضایی

اصل قانونی بودن، دایره صلاحیت قاضی و سایر مقامات قضایی را محدود به نصوص قانونی می‌کند. قاضی نمی‌تواند به قیاس، استحسان یا ایجاد جرم و مجازات جدید اقدام کند. بنابراین، این اصل ضامن جلوگیری از گسترش ناموجه قدرت قضایی و امنیتی و تضمین‌کننده حاکمیت قانون است. مطابق ماده ۸ قانون جزای افغانستان:

«تشخیص جرم و تعیین جزا به اساس قیاس جواز ندارد و جرم شمردن عملی که در قانون جرم شناخته نشده و برای آن جزا معین نشده باشد، جایز نیست.»

منع عطف بماسبق قوانین کیفری

اصل قانونی بودن مستلزم رعایت عدم عطف قوانین کیفری به گذشته است. بدین معنا که هیچ فردی نمی‌تواند به موجب قانونی که پس از ارتکاب عمل وضع شده است، مجازات شود. این قاعده، عدالت زمانی را تضمین کرده و مانع سوءاستفاده مقنن یا مجری از ابزار کیفری در اهداف سیاسی یا انتقام‌جویانه می‌شود (ساریخانی، ۱۳۹۷: ۱۶۴).

تفکیک میان اخلاق، مذهب و حقوق کیفری

اصل قانونی بودن، مرز روشن میان نظم اخلاقی و دینی از یک سو و نظام کیفری از سوی دیگر برقرار می‌سازد. براین اساس، نه هر انحراف اخلاقی جرم محسوب می‌شود و نه هر محرّم شرعی الزاماً قابل پیگرد کیفری است. این تفکیک، کارویژه حقوق کیفری به عنوان «آخرین حربه» را برجسته می‌سازد و از تورم کیفری و کیفری‌سازی غیرضروری جلوگیری می‌کند.

تضمین آزادی‌های فردی و کرامت انسانی

با محدود شدن قلمرو کیفری به آن‌چه قانونگذار مقرر کرده است، شهروندان از تعرض خودسرانه به حقوق و آزادی‌های بنیادین خود مصوّن می‌مانند. این اصل پشتوانه کرامت انسانی است؛ زیرا مجازات جز در سایه قانون و رعایت اصول دادرسی عادلانه، قابل اعمال نیست.

تأمین عدالت شکلی و مادی

اصل قانونی بودن، نه تنها عدالت شکلی (رعایت تشریفات و قواعد حقوقی در فرایند جرم‌انگاری و مجازات) را تضمین می‌کند، بلکه به تحقق عدالت مادی نیز مدد می‌رساند. قانونگذار ناگزیر است رفتارهایی

را که نظم عمومی و مصالح جامعه را تهدید می‌کند، به عنوان جرم مشخص کند. افزون بر آن، در فقه اسلامی نیز این اصل جایگاه برجسته‌ای دارد؛ به گونه‌ای که اجرای مجازات مستلزم علم و آگاهی مرتکب است.

محمد بن قدامه مقدسی در شرح شرایط اجرای حد زنا می‌نویسد: شرط سوم اجرای حد، علم و آگاهی زانی نسبت به حرمت زناست. جهل به حکم یا موضوع موجب سقوط حد می‌شود. شرط چهارم نیز منتفی بودن شبهه است؛ در صورت وجود شبهه، حد جاری نمی‌گردد. (محمد بن قدامه، ۱۴۲۷، ج ۲: ۳۴۵-۳۴۶) همچنین، در مواردی که وقوع جرم، انتساب آن به متهم یا مسؤولیت کیفری مشکوک باشد، به موجب **قاعده درء**، جرم و مجازات منتفی می‌شود. این قاعده، از قواعد تفسیری فقه اسلامی و همپایه با تفسیر به **نفع متهم** در حقوق کیفری عرفی است. (محقق داماد، ۱۳۸۸، ج ۴: ۴۳) در منابع اهل سنت نیز، نصوصی بر این قاعده وجود دارد. به عنوان مثال، در سنن ترمذی از عایشه (رض) روایت شده است: «ادراء الحدود عن المسلمين ما استطعتم... فان الامام لان يخطي في العفو خير من ان يخطي في العقوبة» یعنی تا حد امکان، اجرای حدود را از مسلمانان دفع کنید؛ زیرا خطا در عفو بهتر از خطا در مجازات است. (سیوطی، الاشباه والنظائر: ۱۲۲)

محمد ابو زهره، حقوقدان معاصر اهل سنت، شبهاتی که موجب سقوط مجازات می‌شوند را در چهار دسته اصلی طبقه‌بندی کرده است که با ارکان جرم در حقوق جزا (عنصر قانونی، مادی و معنوی) ارتباط مستقیم دارد:

شبهه در رکن یا عنصر قانونی جرم (شبهه حکمیه). تردید در وجود تحریم قانونی برای عمل؛ مثلاً شک در حرمت عملی یا شمول حکم کلی به مورد خاص.

شبهه در جهل نافی قصد مجرمانه (عنصر معنوی جرم). فقدان علم و قصد مجرمانه، مانع تحقق عنصر روانی جرم است.

شبهه در اثبات جرم (عنصر اثباتی یا دادرسی). دلایل و قرائن کافی برای اثبات جرم موجود نباشد؛ تحقق جرم و در نتیجه مجازات منتفی می‌شود.

شبهه در تطبیق نصوص قانونی بر مصادیق (شبهه موضوعیه). ابهام در شمول حکم قانونی نسبت به مورد خاص، موجب سقوط مجازات است.

بر اساس این تحلیل، اقسام چهارگانه شبهات، تبلور ابعاد مختلف اصل قانونی بودن جرایم و مجازات است و بر رعایت چهار چیز تأکید دارد:

وجود قانون صریح (عنصر قانونی)،

علم و قصد مجرمانه (عنصر روانی)،

دلایل اثباتی کافی (عنصر اثباتی)،

تطبیق روشن قانون بر مصادیق (تفسیر مضیق)،

هرگونه شبهه در یکی از این ابعاد، مانع تحقق جرم و اجرای مجازات می‌شود. این دیدگاه هم با آموزه‌های حقوق کیفری نوین و هم با مبانی فقهی اسلامی، بویژه قاعده درء شبهات، اصل برائت و قبح عقاب بلا بیان، همخوانی کامل دارد.

نتیجه‌گیری

اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات، یکی از اصول اساسی عدالت کیفری در حقوق معاصر است که بر اساس آن، هیچ فردی بدون وجود نص قانونی معتبر و پیشینی، قابل مجازات نیست. این اصل که در حقوق عرفی پس از قرن هجدهم میلادی تثبیت شد، ریشه‌ای عمیق‌تر در فقه اسلامی دارد. تحلیل مبانی فقهی اصل مذکور در فقه امامیه و فقه حنفی نشان می‌دهد که قواعدی مانند «قبح عقاب بلا بیان»، «الاصل فی الاشياء الاباحه» و «ادراء الحدود بالشبهات» به‌مثابه پشتوانه‌های استدلالی و شرعی، به روشنی بر مشروعیت و ضرورت رعایت اصل قانونی بودن دلالت دارند.

در فقه امامیه، قاعده عقلی «قبح عقاب بلا بیان» در کنار آیات و روایات متعدد، جایگاهی ریشه‌دار دارد و از مبانی مسلم اصول فقه محسوب می‌شود. همچنین در فقه اهل سنت، گرچه این قاعده با همین عنوان و تفصیل مطرح نشده، ولی در قالب مبانی همچون اصل برائت، قاعده اباحه، و استناد به آیات قرآنی، محتوای آن به رسمیت شناخته شده است. تفاوت‌های نحوی و اصطلاحی میان دو مذهب، خللی در وحدت معنایی و استنباطی این اصل وارد نمی‌کند.

در نظام حقوقی افغانستان، این اصل به‌صراحت در اسناد تقنینی همچون قانون اساسی، کد جزا و قوانین عادی پذیرفته شده و از ارکان مشروعیت دادرسی کیفری و محدودسازی قدرت دولت در مجازات افراد محسوب می‌شود. پذیرش این اصل، افزون بر تأمین امنیت قضایی و حفظ حقوق متهم، زمینه‌ساز همخوانی میان نظام حقوقی مدرن و تعالیم اسلامی است.

از منظر تطبیقی، اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها می‌تواند به‌عنوان پل ارتباطی میان حقوق عرفی و فقه اسلامی، نقش مهمی در تحقق عدالت کیفری ایفا کند. در نتیجه، تقنین جرایم و مجازات‌ها در افغانستان باید منحصراً بر اساس نصوص شرعی یا قوانین مصوب انجام پذیرد، تا هم با اصول اسلامی همخوانی داشته باشد و هم از بروز خودسری، تفسیرهای سلیقه‌ای و اعمال مجازات‌های غیرقانونی جلوگیری شود.

فهرست منابع

۱. ابن عابدین، محمد امین بن عمر بن عبدالعزیز. (۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۲). رد المحتار علی الدر المختار. بیروت: دارالفکر.
۲. ابن قدامه، موفق الدین عبدالله بن احمد. (۱۴۲۷ هـ). الکافی فی الفقه. بیروت: المكتبة العصرية.
۳. ابوزهره، محمد. (بی تا). الجريمة والعقوبة فی الفقه الإسلامی. قاهره: دارالفکر العربی.
۴. اردبیلی، محمدعلی. (۱۳۹۷). حقوق جزای عمومی. تهران: نشر میزان.
۵. بروجرودی، محمدتقی. (۱۴۱۷ هـ). نهاییه الافکار: تقریرات درس آقا ضیاء الدین عراقی. قم: جامعه مدرسین.
۶. حائری یزدی، عبدالکریم. (۱۴۱۸ هـ). درر القوائد. قم: جامعه مدرسین.
۷. خراسانی، محمد کاظم. (بی تا). کفایة الأصول. قم: انتشارات المهدی.
۸. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۲۲ هـ). مصباح الأصول. قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
۹. الزحیلی، مصطفی. (۱۴۲۷ هـ). القواعد الفقهیه وتطبیقاتها فی المذاهب الأربعة. دمشق: دارالفکر.
۱۰. ساریخانی، عادل. (۱۳۹۷). فقه جزای عمومی. قم: انتشارات بین المللی المصطفی.
۱۱. سلیمان، عبد المنعم. (۲۰۰۳). النظریة العامة لقانون العقوبات. بیروت: منشورات الحلبي الحقوقية.
۱۲. السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن أبی بکر. (۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۰). الأشباه والنظائر. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۳. السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن أبی بکر. (۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۰). الأشباه والنظائر. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۴. طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ هـ). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: جامعه مدرسین.
۱۵. طوسی، محمدحسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: احیاء التراث العربی.
۱۶. عبدالقادر عوده. (بی تا). التشريع الجنائی الإسلامی. بیروت: دارالکتب العربی.
۱۷. فاضل لنکرانی، محمد. (۱۳۸۵). ایضاح الکفایه. قم: انتشارات نوح.
۱۸. فیض، علی رضا. (۱۳۷۳). مقایسه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۹. قانون اساسی افغانستان. (مصوب ۱۳۸۲). کابل: دولت افغانستان.
۲۰. قانون جزای افغانستان. (مصوب ۱۳۵۵). کابل: دولت افغانستان.
۲۱. قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۶۸). الجامع لأحكام القرآن. بیروت: دارالفکر.
۲۲. کد جزای افغانستان. (مصوب ۱۳۹۶). کابل: دولت افغانستان.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۲). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۴. الکیا الهراسی، احمد بن حسین بیهقی. (بی تا). أحكام القرآن الشافعی. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۲۵. محقق اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۱۳ هـ). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۶. محقق داماد، سید مصطفی. (۱۳۷۱). قواعد فقه: بخش جزا. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۷). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الإسلامیه.